أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحیم

بحث در مورد قاعدۀ حرج به اینجا رسید كه نسبت بین این قاعده با سایر ادّله آیا تخصیص است یا حكومت است یا غیر ذلك؟

 عرض شد كه نسبت نه تخصیص است و نه حكومت، مثل قاعدۀ لاضرر اگر ما تنازل كنیم و خطابات شارع را مثل بقیۀ خطابات عرفیه بدانیم، در اینجا قائل به تخصیص می شویم بالنسبه به سایر ادلّه.

 صحبتی كه در اینجا می‌ماند اینكه آیا قاعدۀ لاحرج بالنسبه به احكام عدمیه هم جاری می‌شود یا نه، مختصّ به احكام ثبوتیه و وجودیه است؟

 همین بحث در مورد قاعدۀ لاضرر هم عرض شد. در آنجا گفتیم كه لاضرر به معنای رفع زمینۀ برای ضرر است در تشریع نه اینكه ثبوت حكم و بعد ارتفاع آن به وسیلۀ لاضرر، یعنی به طور كلی زمینۀ ضرر در تشریع اسلام و در تشریع حكومتی وجود ندارد. زمینۀ ظلم وجود ندارد، زمینۀ اضرار در شرع وجود ندارد. بنابراین در ظرف مظنّۀ به حكم اگر ما احتمال حكم ضرری از ناحیۀ شارع بدهیم در آنجا قاعدۀ لاضرر می‌آید رفع حكم مظنّه‌ای را می‌كند، رفع حكم احتمالی را می‌كند اگر ما در آن مورد از طرف شارع حكمی نداشته باشیم. پس بنابراین قاعدۀ لاضرر بالنسبه به جمیع احكام چه ثبوتیه چه عدمیه جاری است. کذلک در قاعدۀ حرج و عسر هم همین مطلب طابق النعل بالنعل ذكر می‌شود.

 قاعدۀ حرج به معنای رفع هر حكم حرجی است كه از ناحیۀ شارع بر انسان تحمیل بشود یا اینكه مظنّۀ آن حكم حرجی برای انسان وجود داشته باشد و ما بواسطۀ قاعدۀ حرج رفع آن حكم را می‌كنیم. فلهذا مسائلی كه اگر به فكرمان می‌خورد بر اینكه فقط اختصاص دارد به احكام ثبوتیه، و در احكام عدمیه قاعدۀ حرج جاری نمی‌شود، در آن احكامی كه از طرف شارع نرسیده است ما نمی‌توانیم قاعدۀ حرج را جاری بكنیم و باید متوسل بشویم به عمومات یا به اصول عملیه، تمامی اینها خالی از وجه وخالی از تأمل خواهد بود. این یك بحث كه مربوط به اصل قاعده بود.

 مسألۀ مهم و محور بحث و بزنگاه مسأله- آنجایی كه می‌توانیم بگوئیم همه در آنجا گیر كرده‌اند و هركدام یك مفرّی برای خودشان پیدا كرده‌اند- این است كه ما مشاهده می‌كنیم در فقه، می‌بینیم در بعضی از احكام فقهی است كه در اینجا اصلاً آن تكلیف بدون مشقّت معنا ندارد و بدون عسر اصلاً آن تكلیف فرض كنید كه معنا ندارد. خب در اینجا چه باید كرد؟

مثلاً فرض كنید كه در مورد جهاد، اصلاً بدون مشقت، در اینجا تكلیف معنا ندارد. در مورد حج اصلاً ‌بدون مشقت و بدون عسر، تكلیف معنا ندارد. حج باید شخص انجام بدهد به هر كیفیتی. و منظور از انجام حج و وجوب حج این نیست كه شخص فرض كنید كه ده میلیون، بیست میلیون مالِ كنار گذاشته داشته باشد تا اینكه سوار بر هواپیما بشود و دو ساعت برود و با یك خدمتگذاران مخصوص از او پذیرایی بكنند و بعد هم به این كیفیت برگردد! آنجا بر تخت روان سوار بشود و این طرف و آن طرف او را بر دستها ببرند! نخیر، حج عبارت است از تحمل مشاق، حج عبارت است از اتیان تکالیف به نحو مشقت، تازه الان خیلی[راحت شده است.] قبلاً با کجاوه ها می رفتند، دزد مال آنها را می زد، آنها را می کشتند، به گرمازدگی و امثال ذلك مبتلا می‌شدند. آن وضعی كه در عرفات و منا در آن زمانها ذكر می‌كنند مسائل خیلی مشكلی را حكایت می‌كند. این معنای حج است.

 و كسی كه مستطیع است باید حج انجام بدهد. … لِلّٰهِ عَلَى اَلنّٰاسِ حِجُّ اَلْبَيْتِ مَنِ اِسْتَطٰاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً … ﴿آل‌عمران‌، ٩٧﴾ کسی كه مستطیع است از جهت راه. یعنی سبیل به حج برای او آماده هست. و اینكه می‌گویند پول داشته باشد برای برگشت، نه اینكه پولِ كنار داشته باشد. شخصی که مخارج زن و بچۀ خود را در طول حج آماده كرده باشد، برنج و روغن و حبوبات و سایر مسائل را آماده كرده باشد برای زن و بچه‌اش، این چنین شخصی بایدحج انجام بدهد و اما اینكه حالا پولی داشته باشد برود، این از هیچ كجای آیه یك همچنین استفاده‌ای نمی‌شود. و اینكه فقها آمده‌اند به این مسأله فتوا داده‌اند ما نمی‌دانیم از كجا یك همچنین استفاده‌ای را كرده‌اند. ما آنچه كه در روایات بررسی كردیم اینكه روایات بگوید یك پولی كنار گذاشته بشود و...،[ما به چنین مطلبی برخورد نکردیم. آنچه در روایات است فقط] این است كه زاد و راحله برای او آماده بشود، همین. زاد و راحله را داشته باشد در سفر مكه. حالا این زاد و راحله را داشتن، آیا داشتن به معنای بالفعل است؟ این است معنا؟ یعنی یك شتر با خودت زاد و راحله بیاوری تا مكه؟ اینطوری است؟ یا نه، زمینۀ برای تحصیل زاد و راحله وجود داشته باشد؟ پول داشته باشی بروی زاد و راحله تهیه كنی. حالا راحله‌اش هیچی، زادش را تهیه بكنی. در آنجا كسی شما را مهمان كند و زاد و راحلۀ شما را بدهد یا اینكه نه اصلاً شما یك امكاناتی را داشته باشید كه با آن امكانات بتوانید تحصیل زاد و راحله در طول سفر بكنید. همۀ اینها را شامل می‌شود.

 اگر شخصی حرفه‌ای دارد كه می‌تواند این حرفه را در طول حج مورد استفاده قرار بدهد باید این كار را بكند و به حج برود. اگر كسی فرض كنید كه من باب مثال مُبلِّغ است و با تبلیغ پول درمی‌آورد، این بایستی كه برود در طول حج تبلیغ كند و زاد و راحله را به این وسیله بدست بیاورد، این هیچ اشكالی ندارد. اگر كسی فرض كنید كفّاش هست این كفشی كه در اینجا می‌دوزد خب برود كفش حاجیها را بدوزد، برود نعلین آنها را بدوزد و تحصیل زاد و راحله بكند. اینكه یك زاد و راحله ای كنار باشد اصلاً‌ از كجای روایت اینها همچنین استفاده‌ای را می‌كنند؟! شخص مشتغل به یك شغلی هست، می‌تواند این شغل را در طول حج هم انجام بدهد و تحصیل زاد و راحله بكند. ولو با مشقت باشد باید این را انجام بدهد. خب حالا نكته در این است، به این مسأله فقط ما به عنوان یك نمونه اشاره كردیم و فتوا هم همین است یعنی بنا بر این است كه لازم نیست استطاعت به عنوان یک استطاعت مالیه‌ای باشد كه شخص تحصیل مال كرده باشد، نه، یك همچنین چیزی ما در شرع نداریم بلكه ما بسیاری از افراد را می‌بینیم که اینها در زمانهای سابق و در زمان ائمه حج می‌كردند و فقط یك شلوار و یك پیراهن تنشان بود و دیگر هیچی نداشتند. با كاروان راه می‌افتادند پیاده می‌‌‌آمدند می‌رفتند حج. در همان جا هم حمالی می‌كردند، ‌سقایی می‌كردند و امثال ذلك، پول می‌گرفتند و خرجشان را می‌گذراندند، زن و بچه‌شان هم پول داشتند تا اینها برگردند، اینها حاجی هستند.

 استطاعت یعنی قدرت برای انجام دادن مناسك، همین، والسلام. حالا حتماً باید فرض كنید كه استطاعت، استطاعت با چلوكباب و قیمه پلو باشد؟! نخیر، استطاعت با نان و پنیر و سبزی و انگور هم استطاعت است، این لازم نیست كه به این كیفیت باشد. و در اینجا قضیه، ‌قضیۀ[ نوع لحاظ نمی‌شود،] قضیه، قضیۀ شخص است. استطاعت به شخص برمی‌گردد. اگر یك شخصی ثروتمند و مُترَف و مترفه و امثال ذلك باشد در عین حال اگر بتواند به این كیفیت مكه برود،‌ مكه بر او واجب است، شوخی بردار نیست. ولو اینكه پیاده هم می‌تواند برود باید برود. شخصی كه می‌تواند پیاده برود باید پیاده برود. زاد و راحله‌ در اینجا حمل می‌شود بر موارد عموم كه عموم مردم بدون راحله نمی‌توانند این مسافتها را طی كنند و ماهها در راه باشند و به این كیفیت بخواهند بروند. شخصی كه بخواهد تنها برود خب از قافله عقب می‌ماند، سرعت قافله با سرعت انسان تفاوت دارد. انسان ماشیاً حركت می‌كند، قافله راكباً حركت می‌كند و اگر بخواهد عقب بماند خطر او را تهدید می‌كند. لذا می‌گویند زاد و راحله. اما اگر یك كاروانی اصلاً پیاده راه افتاد، واجب است بر كسانی كه می‌توانند اینکه پیاده حركت كنند و به مكه بروند.

 لذا ما در خیلی از احكام می‌بینیم که اصلاً مشقت در آن احكام لحاظ شده، این از یك طرف، از یك طرف نگاه به بعضی از احكام می‌كنیم می‌بینیم اینقدر ساده گرفته‌اند، فرض کنید در وضو و تیمم و غسل اینقدر ساده گرفتند، در باب طهارات اینقدر ساده گرفته شده. طهارات و نجاسات و امثال ذلك و اینها. این روی چه اساسی هست؟ ‌این روی چه مبنایی هست؟ مگر احكام شرع همه یك دست نیستند و از یك منشأ مگر همۀ آنها تنازل پیدا نمی‌كنند؟ چطور در یك جا ما می‌بینیم مشكل است و در یك جا اینقدر آسان است؟ وقتی كه بدست آوردن طهارت مائیه مشكل باشد امر به طهارت ترابیه می‌شود. خب این قضیه باعث شده است كه اینقدر ما در كلمات فقهاء و بزرگان اختلاف می‌بینیم.

 بعضی‌ها به طور كلی آمده‌اند این قاعده را مخصوص كرده‌اند به مواردی كه اصلاً تكلیف نباشد، فرض كنید كه مانند اصول عملیه. چطور در اصول عملیه ما در مواردی كه شك در تكلیف داریم یا شك در مكلفٌ به داریم، شبهۀ موضوعیه داریم، شبهۀ تكلیفیه داریم، شبهۀ مصداقیه داریم، ما در اینها اصول عملیه جاری می‌كنیم. در جایی كه بیان نیست، در لابیان اصول عملیه جاری می‌شود. همین جا در ظرف عدم بیان ما قاعدۀ عسر و حرج را جاری می‌كنیم. اما اگر در یك زمینه‌ای تكالیف مثبته یا نافیه وجود داشته باشد ما در آنجا نمی‌توانیم تمسك به قاعدۀ عسر و حرج كنیم. یعنی این احكام مثبته، اینها مخصصات قاعدۀ نفی و حرج خواهند بود. قاعدۀ [عسر] و حرج عام است، تخصیص می‌خورد به تمام احكامی كه در شرع آمده الا آن مواردی كه ما نسبت به آن مورد حكم نداریم، شك داریم، مثلاً اگر بخواهیم احتیاط بكنیم در آن مورد، به مشقت می‌افتیم. با قاعدۀ حرج، نفی وجوب آن احتیاط را می كنیم. نفی آن تكلیف زائد را می‌كنیم

سوال: تخصیص اكثر نمی‌شود؟

جواب: تخصیص اكثر نیست در اینجا، ‌در اینجا مثل همین اصول عملیه می‌ماند كه در مورد لابیان است. اصلاً مورد آنها مورد لابیان است.

سوال: ...؟

جواب: مثل تخصیص است نه اینكه واقعاً تخصیص است. یعنی احكام مثبته، اینها در یك طرف قرار دارند، احكام عسر و حرج در طرف دیگر قرار دارند. آن مربوط می‌شود به آن مواردی كه تكلیف از طرف شرع ثابت باشد، ‌این مربوط می‌شود به موارد مشكوك یا عدم التكلیف. در آنجایی كه زمینه برای تكلیف است انسان اگر بخواهد به این عمل كند در عسر و حرج می‌افتد، در مشقت می‌افتد، آن وقت با نفی عسر و حرج نفی تكلیف در اینجا می‌شود.

سوال: موقفشان موقف اصول عملیه است.

جواب: مثل اصول عملیه است.

 این یك مسأله.

آن وقت اینها چرا این حرف را زده‌اند؟ اینها نگاه كرده‌اند به همین تناقض و تضادی كه می‌بینند در مورد احكام. خب خیلی از احكام اینها احكام حرجی است، اینها احكام دارای عسر و مشقت است، خب چگونه این اصول را در آنها جاری بكنند؟ خب نمی‌توانند این نفی قاعده را در آن جاری بكنند، اینها می‌گویند كه نه، این اختصاص دارد به آنجایی كه اصلاً تكلیف مشكوک باشد. به جهت رفع احتیاط، فرض كنید كه شارع برای ما این قاعده را جعل كرده است. به واسطۀ افتادن در حرج و بواسطۀ عدم تكلیف، شارع برای ما مثلاً این كار را انجام داد. البته این خب باید ببینیم دائره‌اش در چه دائره‌ای هست، البته دائرۀ احتیاط هم خب در آنجا باید ذكر كنیم كه حالا برگشتش را من عرض می‌ کنم كه همۀ اینها به یک ملاک بر می گردد، چه دربارۀ احتیاط و چه دربارۀ عسر و حرج و چه در تمام تكالیف، اینها یك ملاك را دارند كه حالا ملاكش را هم خدمتتان عرض می كنم، این یك طرف.

 اشكالی كه بر اینها می‌شود این است كه خب پس بنابراین شما در هیچ جا نمی‌توانید تمسك به قاعدۀ حرج بكنید در حالتی كه ما می‌بینیم خود ائمه تمسك كرده‌اند و با خود قاعدۀ نفی حرج، عمومات را تخصیص زده‌اند، ماجعل اللَه علیكم فی الدین من حرج یا ان هذا و اشباهه یعرف من كتاب اللَه اینها همه تخصیص ‌ادلۀ وجوب غسل و وجوب وضو است دیگر. خب تخصیص است دیگر. یا بگوئیم تخصیص است یا تخصیص نیست، آن مربوط به آن زمان و در عِدل او و در عرض او هست، آن مربوط می‌شود به غیرحرج، ادلۀ حرج مربوط می‌شود به موقف حرج. یعنی خود ائمه با این قاعده آمده‌اند یك حكم را برداشته‌اند نه اینكه در زمینۀ عدم حكم آمده‌اند این قاعده را جاری كرده‌اند. آن وقت این با اصول برائت و اصول عملیه چطور سازگار می‌شود؟ اصلاً اینطور نیست.

بعضی‌ها آمده‌اند حمل كرده‌اند بر یك تكلیف زائد بر آنچه را كه عرف او را تحمل می‌كند. آن وقت در اینجا جای صحبت پیش آمده که خب آن مقدارش چقدر است؟ آن چه مقداری است كه عرف او را تحمل می‌كند؟ فرض كنید كه یك كیلومتر رفتن برای تحصیل ماء، آیا این حرج بر عرف است؟ دو كیلومتر رفتن حرج بر عرف است؟ در حالی که می‌بینیم شارع این دو كیلومتر را آمده نفی كرده. ولی این حرج بر عرفی نخواهد بود. این هم از اینجا اشكال وارد می‌شود كه میزانی كه شما تعیین می‌كنید برای مرز حرجیت و عسر، آن میزان چقدراست؟

سوال: این دیگر قضیۀ شخصیه است.

جواب: بله؟

سوال: این قضیۀ شخصیه است. ممكن است صد متر برای كسی حرج باشد و برای كسی دیگر سی كیلومتر هم حرج نباشد، این ...

جواب: بله خب می‌دانم، اینها كه نگفته‌اند نسبت به هر كسی این طور است. آمده‎اند مسأله را به نحو کلی بیان كرده‌اند.

یعنی گفته‌اند كه شما نگاه كنید ببینید كه در این قضیه، اگر ما این مسأله را به عرف عرضه بداریم عرف نسبت به این چه حكمی در اینجا دارد؟ عرف می‌گوید فرض كنید به مشقت بیفتد، خب بیفتد به مشقت. اگر فرض كنید كه در مقابل این ثواب است خب به مشقت بیفتد چه اشكالی دارد؟ آیا آن تكلیفی كه شارع آن تكلیف را وضع كرده است چه میزان ارزش و اعتبار دارد كه در مقابل آن ما به این قاعده تمسك كنیم یا اینكه این مشقت را در مقابل آن اعتبار بپذیریم.

سوال: این دیگر بستگی به خود تكلیف دارد یک وقتی تكلیف ذاتش...

جواب: خب همین. اینجا،‌ جای بحث است كه از كجا این قضیه تشخیص داده می‌شود. لذا مسائل در اینجا مختلف است.

 آخرین مطلبی كه خیلی‌ها آمده‌اند به آن متمسك شده‌اند و به آن رسیده‌اند این است كه ما باید ببینیم كه [در مورد] آن تكلیف، عرف در اینجا چه حكم می‌كند؟ عرف در اینجا چه بیان می‌كند؟ آیا می‌گوید این قضیه حرجی است یا حرجی نیست؟ اگر گفت حرجی است خب انسان عمل نمی‌كند.

خب در اینجا باز این سوال پیش می‌آید كه آیا عرف می‌تواند در اینجا دخالت بكند یا اصلاً جای دخالت عرفی در اینجا نیست؟ عرف در اینجا به چه میزانی حكم می‌كند به اینكه این حکم حرجی است یا اینكه این حكم حرجی نیست؟ آیا اگر احكامی در شرع وارد بشود كه برای انسان مشكل باشد آیا آن احكام حرجی است [و باز] در عین حال تكلیف شده یا به صرف اینكه از شرع آمده دیگر نمی‌شود به آن گفت حرجی؟ این یك مسأله هست كه این معنای حرجیت برای ما روشن بشود، مشكل بودن و سخت بودن برای ما روشن بشود.

 محصل كلام این است كه ما باید در این زمینه نگاه كنیم و ببینیم كه شرع در چه زمینه‌ای تكلیف جعل كرده؟ وقتی كه ما نگاه به تكالیف می‌كنیم می‌بینیم در بعضی از تكالیف اصلاً مشقت خوابیده، اصلاً مشقت خوابیده! حالا بعضی از تكالیف اصلاً نفسش اقتضای مشقت می‌كند، نفس جهاد و ذات جهاد اقتضای مشقت می‌كند و این لازم است. یعنی ما جهاد بدون مشقت نداریم. بله ممكن است ما به یك زمینه‌ای برسیم كه جهاد، یك جهاد بدون مشقت باشد.آقا توی خانه‌اش نشسته كلید را می‌زند یك كشور می‌رود به هوا! این جهاد بدون مشقت است. ولی جهادی كه فعلاً‌ هست، جهادی كه ما مخصوصاً داریم...

سوال: جهاد مستضعفین

جواب: جهاد مستضعفین، نه جهاد بقیه!

 جهادی كه ما فعلاً‌ در آن قرار داریم كه جهاد اَبدان است با حدید! جهاد لحوم است با؟ و امثال ذلك، می‌توانیم بگوئیم‌ مشقت تا حدودی در آن هست. خب این مشقت هم آدم را می‌رساند به همین جا دیگر، البته خب ثوابش بیشتر است، ثواب دارد. خب در اینجا زمینۀ مشقت لازمۀ جهاد است. و ما نمی‌توانیم این دو را از هم جدا كنیم. این را كار نداریم. اما در مورد حج، به قول مرحوم آقا که می‌فرمودند اصلاً حج بدون مشقت نمی‌شود.

سوال: درآن قسمت اول اصلاً قاعده حرج جاری نیست؟

جواب: نه اصلاً آنجا حرج نیست. آنجا...

سوال: چون زمینه ندارد

جواب: اصلاً زمینه ندارد، مثل قاعدۀ لاضرر می‌ماند كه در آنجا بعضی از ضررهایی كه متوجه انسان می‌شود چون در قبال یك مسأله‌ای هست، در آنجا ضرر به حساب نمی‌آید. شما بچه‌تان مریض می‌شود دارد از دنیا می‌رود. می‌گویند آقا باید یك میلیون بدهی عملش بكنیم. این فرض كنید كه قلبش تنگی آئورت و این حرفها پیدا كرده یك میلیون هم خرج آن می‌شود! حالا كه مرده‌اش را هم پول می‌گیرند دیگر!

گفته عمل می‌كنیم، گفته كه آقا دیگران می‌گویند می‌میرد! گفته كه من كارم درست است باید بروید پول بریزید! رفته‌اند پول توی بانك ریخته‌اند و شخص را آوردن برای عمل و همان سر عمل هم شخص مرده! گفتش كار ما همین است، شما امضاء داده‌ای كه اگر بمیرد ما مسئول نیستیم! خلاصه بگذریم از كارهایی كه اینها می کنند!

 یك میلیون پول می‌گیرند برای اینكه قلب بچه‌تان را من باب مثال عمل بکنند. شما برای این یك میلیون چون در دستتان پول ندارید ماشینتان را می فروشید، فرشتان را می فروشید و...، آیا این ضرر هست یا نه؟ آیا عرف به شما می‌گوید كه شما در اینجا متضرر شده‌اید؟ نمی‌گوید. چون این تدارك شده به صحت. آن صحت ارزشش اینقدر بیشتر است که این ضرر را تدارك می‌كند. این هم در اینجا همین طور است، چون در مقابل این جهاد، دفاع از وطن است، دفاع از ناموس و عِرض و اسلام‌ و اینها هست لذا اصلاً در اینجا حرج نمی‌گویند. یك حكمی است كه لازمۀ ذات او مشقت دارد، به آن اصلاً حرجی اطلاق نمی‌شود. به عبارت دیگر حرج و عدم حرج از باب عدم و ملكه است نه از باب سلب و ایجاب، یعنی زمینۀ برای حرج باید وجود داشته باشد یا زمینۀ برای... تا اینكه بگویند حرجی. اما چیزی كه نفساً‌ غیر از حرجی، اصلاً‌ نمی‌شود،‌ نمی‌شود به آن گفت حرجی.

سوال: اینكه اگر فرض بفرمائید این مسئله متحقق باشد بر از بین رفتن اراضی یا نفوس مسلمین، فرض بفرمائید كه انسان باید خودش این اراضی مسلمین را آتش بزند تا به كفار برسد، اینجا چطوری؟

جواب: خب این هم همین طور است.

سوال: آن نباید تدارك بشود مثلاً از ناحیۀ بیت‌المال و جای دیگر؟

جواب: اراضی؟

سوال: مثلاً.

جواب: خب بله.

سوال: اراضی یا نفوس. فرض بفرمائید كه مثلاً کفار نفوس مسلمین را سد قرار بدهند، این فرض در جهاد هست دیگر؟

جواب: خب بله این باید تدارك بشود دیگر

سوال: چون اگر بگوئیم این مشمول قاعدۀ لاضرر است بنابراین هیچی به عهدۀحكومت اسلامی و بیت المال اسلامی و اینها هم نیست، باید از بین ببرند ولو اینكه نفوس و اراضی و... از بین برود.

سوال: ... دیه كه مشكلی ندارد.

جواب: آن که زمینۀ برای این[دیه] در اینجا وجود دارد خب آن را باید دیه‌اش را بپردازند ولی آن كه نه، در خود جنگ ...

سوال: در باب جهاد، لاضرر هم هست دیگر...

جواب: می‌دانم، این ضررهایی كه از خود ناحیۀ شرع و حكومت گاهی اوقات متوجه می‌شود ما با قاعدۀ لاضرر در اینجا تدارك می‌كنیم، [این مطلب در اینجا] هست، درست است. اما آنی كه در خود نفس جهاد انجام بشود نه اینكه وسیله و زمینه بشود. در خود نفس جهاد نه دیگر، آنجا این قاعده و اینها جاری نمی‌شود.

 باید ببینیم احکامی که شرع اینها را جاری كرده، در چه زمینه‌ای این حكم آمده؟ وقتی كه شارع نگاه به حج می‌كند در چه زمینه‌ای نگاه به حج می‌كند؟ حج عبارت است از یك مسألۀ بسیار مهم كه ارزش این را دارد كه من باب مثال افراد در اینجا به این مشقتها هم بیفتند. این قضیه در اینجا هست. سنگ زدن و رمی جمار، این اصلاً خواهی نخواهی فی‌‌ حدّ نفسه یك مسألۀ حرجی است. آمدن و بیتوته كردن در عرفات و[تحمل] آن گرما و اینها، این فی حدّ نفسه یك مسألۀ حرجی است. و ما می‌بینیم در زمان شارع هم به همین كیفیت بوده. آن وقت ما نگاهی كه باید بكنیم به احكام، این نگاه را باید بكنیم، از نقطۀ نظر اطلاع بر روایات و لسان روایات كه بیانگر و حاكی این احكام هست ما بیابیم و بدست بیاوریم مقدار اعتناء شارع را نسبت به این موضوع. مثلاً ‌فرض كنید كه در باب نجاسات و طهارات ما می‌بینیم شارع به نجاسات و طهارات اصلاً خیلی اعتنایی ندارد یعنی اصلاً اعتنا ندارد. امام علیه السلام فرض كنید كه می‌رود در بیت التخلیه می‌گوید من آب ریختم به دامن لباس خودم به خاطر اینكه اگر یك رطوبتی دیدم بگویم از همان آبی است كه به لباس خودم ریختم. ما می‌بینیم در این زمینه اصلاً شارع توجه ندارد. نمی‌خواهد مردم را به وسواس بیندازد، نمی‌خواهد مردم را به این مسائل مقدمی و اینها گرفتار بكند. هیچی در اینجا ندارد. آقا وضو! بله آقا استصحاب بقاء طهارت بکن برو نمازت را بخوان ...، این مطلب در اینجا هست. ولی فرض كنید كه در باب اعراض و نفوس و دماء می‌بینیم كه شارع بسیار اهتمام دارد. به ادنی احتمالٍ ؟ بالشُّبهات با یك شبهه‌ای كه پیش می‌آید خب حد را باید متوقف كرد، بنا بر این است. ولی[متأسفانه الان] با [وجود] شبهه[هم حد را] انجام می‌دهند! در اعراض و دماء و نفوس اعتناء و اعتبار شارع را در اینجا بسیار شدید می‌بینیم. لذا در این مسائل اصلاً‌ قضیۀ حرجیت خودش را كاملاً نشان می‌دهد. انسان فرض كنید كه من باب مثال به عسر و حرج بیفتد برای اینكه یك نفر قصاص نشود نه اینكه فعلاً همین طوری یك پرونده در اینجا باز شده و این پرونده هم دلالت می‌كند كه این شخص یك آدم را كشته، آقا تو هم این را بزن و بكش! خب چكار كنیم؟ گفت اگر بخواهیم برویم فلان محل تحقیق بكنیم چه كسی حال دارد این همه راه برود آنجا تحقیق كند که آیا این زده یا نزده؟ نه بابا خلاصش كن برود پی‌كارش، یا بهشتی است یا جهنمی دیگر! در اینجا می‌گویند اگر شده تمام دنیا را باید بگردی، پدر خودت را دربیاوری، هزار تا بلا سرخودت دربیاوری تا یك حدی نسبت به این جاری نشود! این زمینه،‌ زمینۀ دماء است، اعراض است، در زمینۀ نفوس مسائل حرجی و این حرفها اصلاً راه ندارد كه آنجا ما بخواهیم فرض كنید این حكم را اصلاً در اینجا برداریم.

 آن وقت در مورد حج ما می‌بینیم اصلاً ظرف تشریع حج در ظرف حرجیت است. یعنی انگار...، امیرالمومنین علیه السلام مگر ندارد که: خداوند خانۀ خودش را در داغ ترین ، بی آبادترین و فلان ترین جاهای زمین خودش قرار داد تا هر كسی می‌رود قصد بیت او را بكند و بگذرد از چی و ...! آن خطبه ای که در نهج البلاغه است. خدا نمی‌خواهد زمین خود را در دربند طهران یا توی دركه، بهترین آب و هوای طهران و یا در جنگلهای شمال قرار بدهد! ...[اگر قرار بود که این طوری باشد] این که دیگر سفر به بیت اللَه نبود، این كه زیارت بیت اللَه نبود. خود حضرت ابراهیم را به چه بلاهایی انداخت تا به آنجا رساند و برگرداند؟! این زمینه را [در حج ]مشاهده می‌كنیم.

آن وقت در یک همچنین زمینه ای وقتی نسبت به احكام نگاه بکنیم می‌بینیم آن مقدار اعتناء شارع را نسبت به تکلیف، اگر آن مقدار اعتناء بیشتر بود آن می‌شود حرجی. فرض كنید كه من باب مثال دو میلیون آمده‌اند برای رمی جمار! خب اگر ما مرد باشیم فرض كنید كه می‌رویم و سنگ می‌زنیم و حالا سعی می‌كنیم یك خورده چیزتر و بالاخره مالشمان هم بدهند عیبی ندارد، دو تا سنگ هم به كلۀ ما بخورد عیبی ندارد اما فرض كنید كه من باب مثال اگر یك زنی بخواهد بیاید آن خیلی برایش مشكل است یعنی یك احتمال[خطر] جدی در اینجا مطرح هست برای این زن که آیا این زن می‌تواند سالم بیاید بیرون یا نه؟ و آیا این زن،‌ اگر این رمی جمار را به این کیفیت انجام بدهد قدرت برای اعمال دیگر را دارد یا نه؟ حالا ممكن است الان صدمه نبیند ولی اعمال دیگر را نتواند انجام بدهد. در این زمینه این قاعدۀ نفی حرج در اینجا جاری می‌شود. پس بنابراین ملاك و معیار ما برای ...،

سوال: ...؟

جواب: بله؟

 سوال: ...؟

جواب: کل شیءٍ بحسبه در اینجا می‌شود. چطور اینكه شما در قاعدۀ لاضرر مگر برای رفتن به حج مبالغ زیادی را صرف نمی‌كنید، مگر آنها را ضرر به حساب می‌آورید؟ درحالی كه شما یك هزارم این مبلغ را برای تحصیل طهارت مائیه می‌گویند كه خرج نكن، با تراب تیمم بكن. ولی برای حج می‌گویند هزار برابرش را هم باید صرف كنید. برای وضو سهل گرفته‌اند اما برای حج می‌گویند اگر صد میلیون پول رفتن به مكه است باید انجام بدهی هیچ حد و مرزی ندارد. این نیست كه فقط فرض كنید اگر یك میلیون یا پانصد هزار تومان شد انجام بدهید و اگر هزار تومان هم بیشتر شد نه دیگر اینجا استطاعت برداشته می‌شود! نه. در هرشیی به حسب خودش آن مقدار زائد برتكلیفِ شارع را، و آن مقدار را هم انسان خودش می‌تواند بدست بیاورد. این دیگر ملاك، ملاك ذوق است. اینجاست كه دیگر تفاوت پیدا می‌كند یعنی هر مكلفی بر حسب تشخیص خودش آنجا دیگر باید وظیفه‌اش را انجام بدهد، كسی دیگر نمی‌تواند به او اعتراض كند یعنی خودش می‌ماند و خدا. اینجا جای فتوا دادن دیگر نیست كه نسبت به این شخص آیا حرجی است یا حرجی نیست. این دیگر وظیفه، وظیفۀ مكلف می‌شود. خود مكلف باید تشخیص بدهد البته خود انسان هم می‌فهمد. مجتهد به عنوان بیان یک حكم عام این قضیه را مطرح می‌كند، مواردش را باید بگوید به مقلد كه در چه مواردی می‌توانی این كار را انجام بدهی نه اینكه صرفاً بگوید كه آقا حرج است.

 امسال که در مكه بودیم یک پیرمرد بود سفر اولش هم بود، صروره بود، پیرمرد سرش را نمی‌خواست بزند! نمی خواست حلق کند! مجتهد خودش هم فتوا به وجوب حلق می‌دادها! اینقدر این طرف و آن طرف رفت سؤال کرد بعد هم آمد پیش ما، گفتم الا و لابد باید بزنی، هر چه بالا و پایین كرد، گفت از فقهاء كسی هست فتوا داده باشد که حلق لازم نیست؟گفتم من اصلاً فقیه نمی‌شناسم! آقا برو پی‌كارت باید سرت را بزنی برو و برگرد هم ندارد! هرچه كرد گفتم نمی شود. آخرش آن مسئول كاروان آدم عامی هم بود، خب مسئول بود و كتابها را هم داشت دیگر، فتاوی آنهایی كه توی لبنان هستند، فتاوی آنهایی كه توی عراق و آنجاها هستند همه را داشت. آن گفت فلان كس می‌گوید كه- اصلاً مجتهد این نبود - فلان كس می‌گوید اگر ضرر داشت نه حلق بر تو لازم نیست. آن گفت بله برای من ضرر دارد! ضرر چی‌چی دارد؟ نه برای من ضرر دارد، من احتمال ضرر می‌دهم، احتمال مشقت می‌دهم! هیچی! آقا سرش را نزد و یك پسری هم داشت خیلی سوسول و فلان و این حرفها! اصلاً از اول توی خود كاروان یك اتاق دیگر گرفته بودند كه قاطی نشوند با بقیه! با اینكه بقیه هم همه جزو چیزهای فلان و این حرفها بودند اینها دیگر چی بودند كه با بقیه نمی‌خواستند قاطی بشوند! فقط سر نهار و شام می‌آمدند می‌‌‌نشستند و بعد می‌رفتند در اتاق خودشان! مُترف بودند دیگر، مرفّه بودن و فلان و این حرفها.

 خب این زمینه را مجتهد باید بیان كند برای او و بگوید که الان این تشخیصی كه تو می‌دهی این اشتباه است. بله اگر مجتهد زمینه را بیان كرد دیگر آن وقت تشخیص با خودش است. خود او به كل شیء بحسبه بینی و بین اللَه می‌تواند كه به قاعدۀ نفی حرج برای رفع آن حرج تمسک کند

سوال: لازمه‌اش تسلط آن مقلد است به مبانی و مسائل حج و مصالح و مفاسد والا همین طور كه نمی‌تواند تشخیص بدهد

جواب: نه، عرض كردم خود مجتهد باید مورد را بیان كند، فرض كنید كه در مورد آمدن به عرفات و فلان و این حرفها، اگر بگوید برایم مشكل است می‌گوید بی‌خود مشكل است باید بیایی تا حالا خوردی و خوابیدی حالا باید بیایی. اما اگر زمینه، زمینه‌ای بود كه دیگر واقعاً سخت بود...

 اللَهم صل علی محمد و آل محمد